

روش‌های کاوش در دولت مدرن

مجتبی عبدخدایی*

چکیده

مفهوم دولت مدرن، مورد توجه گرایش‌های مختلف علمی قرار گرفته است و هرکدام بنابر نوع علائق و مبانی فرافرنظری خود، مدلی از کاوش تحلیلی در این قلمرو ارائه داده‌اند. پرسش اصلی آن است که مناسب‌ترین ابزارهای تحلیلی برای بررسی موضوعی مانند دولت مدرن کدام است؟ این مقاله با بررسی روش‌های مطالعاتی در قلمرو حاضر این ایده را دنبال می‌کند که شناخت عمیق از نهاد یادشده که از یک سو پاسخ مدیریتی به پیچیدگی‌های عصر مدرن بوده و از سوی دیگر درگیر با ابعاد خارجی و داخلی است، نیازمند توجه به درآمیختگی هم‌زمان سطوح مختلف تحلیل گرایش‌های متفاوت علمی، مطالعه عناصر و مؤلفه‌های انگاره‌ای افزون بر مؤلفه‌های مادی، شناخت روندهای تاریخی موضوعات و پدیده‌های اجتماعی، توجه به ساختارهای اجتماعی معرفت و در نهایت چگونگی برساختگی موضوعات در تحلیل پیچیدگی‌های مفهومی است. در این راستا این مقاله تلاش می‌کند تا رویکردهای مطالعاتی را بر اساس دو رویکرد مادی‌گرا و انگاره‌گرا سازماندهی کند و نشان دهد که به‌رغم لزوم توجه به تعارض‌های فرافرنظری این دو جریان، به‌کارگیری ظرفیت روش‌های مطالعاتی گوناگون و پرهیز از تصلب روش‌شناسانه برای مطالعه نهاد دولت اجتناب ناپذیر است.

واژگان کلیدی: دولت مدرن، ملت-دولت، رویکردهای مادی‌گرا، انگاره‌گرایی، روش‌شناسی، علوم سیاسی.

۱. مقدمه

دولت مدرن،^۱ واحد اصلی جامعه سیاسی در نظام بین‌الملل و مرکزیت به رسمیت شناخته شده اقتدار سیاسی است. همچنین به عنوان مرجع اصلی و دارای حق مطالبه وفاداری سیاسی ملت‌ها و معیار جهانی مشروعیت اقدام سیاسی در عرف بین‌الملل شناخته شده است و حق انحصاری کاربرد ابزار خشونت را دارد. تأثیر عمیق این نهاد بر اندیشه، هویت و چگونگی زیست افراد و جوامع و فراگیری آن به عنوان تنها نهاد و ساختار سیاسی-اجتماعی به رسمیت شناخته شده که به تمامی عرصه بین‌الملل گسترش یافته و تمامی جوامع را ناگزیر و محکوم به پذیرش خود کرده، باعث شده است تا اندیشمندان رشته‌ها و گرایش‌های علمی متفاوت اعم از فلسفه، جامعه‌شناسی، حقوق، علوم سیاسی و روابط بین‌الملل آن را از ابعاد مختلف مورد توجه و بررسی قرار دهند، و هرکدام از منظر اصول فرانظری و رویه‌های کاربردی خود مدلی از کاوش نظری در این قلمرو را گزینش کنند. در این میان توجه به شناخت رویکردهای مختلف پژوهشی در مطالعه این موضوع و نسبت آنان با یکدیگر برای کسب ابزار مناسبی جهت تجزیه و تحلیل و فهم این موضوع مهم اهمیت دارد. افزون بر آن تأمل در رویکردهای یادشده برای حوزه‌های مختلفی که به مباحث اندیشه، علوم و فقه سیاسی اسلام می‌پردازند و در مقوله حکومت و دولت در اسلام قلم می‌زنند و به نوعی درصدد تبیین نظام سیاست اسلامی برای جامعه معاصر هستند، از حیث بررسی «موضوع‌شناسانه» این نهاد اجتناب‌ناپذیر است. همچنان‌که این فهم برای تبیین رابطه آموزه‌های اسلامی با مفاهیم متولد شده در فضای دولت مدرن نیز ضروری می‌نماید.

از رهگذر فوق این سؤال اساسی مطرح است که مناسب‌ترین ابزارهای تحلیلی برای بررسی و شناخت دولت مدرن کدام است؟ این مقاله با بررسی روش‌های مطالعاتی درباره دولت مدرن این ایده را دنبال می‌کند که شناخت عمیق از این نهاد که از یک سو پاسخ مدیریتی به پیچیدگی‌های عصر مدرن باشد و از سوی دیگر درگیر با ابعاد خارجی و داخلی باشد، نیازمند توجه به درآمیختگی هم‌زمان سطوح مختلف تحلیل ارائه شده در گرایش‌های متفاوت علمی و به‌کارگیری ظرفیت روش‌های مطالعاتی گوناگون برای مطالعه این نهاد به عنوان ساختاری جهت پاسخگویی به نیازها و اقتضائات مدیریتی جامعه پیچیده مدرن است. در نگاه این مقاله وصف «مدرن» برای دولت اشاره به وضعیت و نظام مدیریتی خاصی دارد که در پی نیازها و معضلات اجتماعی ناشی از پیچیده شدن جوامع و پیامد تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خاصی بروز نمود. این دگرگونی از تغییر در بافت زندگی اجتماعی و رواج شهرنشینی و دستاوردهای فناوری آغاز و منتهی به رشد

1. Modern state

نظام‌های پیچیده اداری، مالی و نظامی و شکل‌گیری سازمان‌ها و قواعد پیچیده برای ساماندهی و سازماندهی این وضعیت شد و در نتیجه منجر به تحول بنیادین در بافت روابط اجتماعی و همچنین تحول در نهادها، قواعد و هنجارها، تحول در ساختارها، سازمان‌ها و رویه‌ها و در نهایت به تحول در اصول و بنیان‌ها شد. این سیر پیچیدگی و تحول در قاعده، نهادها، ساختارها و سازمان‌ها در ابعادی مختلف چون حضور و نقش قانون اعم از نوع نگرش به قانون، منبع قانون و فرآیند قانون‌گذاری، تابعان قانون و قلمرو نفوذ قانون و همچنین نوع نگاه به حاکمیت و حکومت و سازمان حکومت و نظام اداری، مالی، لشکری تغییر و دگرگونی اساسی ایجاد کرد و نظام مدیریتی متمایزی از نوع اداره جوامع بسیط را مطالبه نمود. به تعبیر دیگر تفاوت شکلی و ماهوی نیازها، قواعد و قوانین، نهادها، ساختارها و سازمان‌های جوامع پیچیده از جوامع بسیط و ساده پیشامدرن باعث شد تا دیگر نظام ساده مدیریتی مختص جوامع بسیط قادر به پاسخگویی آن نباشد. در این نگاه ناخت اقتضانات نظام مدیریتی مبتنی بر دولت مدرن و کاوش در ماهیت دولت به‌عنوان پاسخی مدیریتی در برابر نیازهای جامعه‌ای که با پیچیدگی‌های ناشی از تحولات اقتصادی و اجتماعی عصر مدرن متحول شده و نظم ساختاری رشدیافته‌ای را پدیدار ساخته بود که ساماندهی دولت مدرن را می‌طلبد، نیازمند روش مطالعاتی خاصی است که فرآیند پیچیده شدن جوامع از پیشامدرن به مدرن را نشان دهد و قادر باشد تبیین کند که چگونه دولت مدرن در پاسخ به این نیاز مدیریتی شکل گرفته، رشد نموده و تحول یافته است. این روش ترکیبی لازم است بتواند فرآیند پیچیده شده جامعه مدرن و به تبع آن نیازهای مدیریت اجتماعی و سیاسی در سطح کلان را بازخوانی کند و در این بازخوانی از اینکه این نهاد جدید مدیریتی، در بعد مدیریتی خود، به‌طور هم‌زمان درگیر با ابعاد خارجی و داخلی است غفلت نکند و تأثیر این کنش و واکنش‌ها را در فرآیند ماهیتی، هویتی و رفتاری این نهاد جستجو کند.

با مروری بر قلمروهای مطالعاتی در موضوع دولت مدرن می‌توان تمامی رویکردهای پژوهشی این عرصه را به دو قسم مادی‌گرا^۱ و انگاره‌گرا^۲ تقسیم کرد. در این مقاله ابتدا به معرفی رویکردهای مادی‌گرایانه پرداخته و ویژگی مشترک این رویکردها و تمایز نگرشی سه رویکرد متفاوت جامعه‌شناسی سیاسی سنتی، رویکرد غالب در حقوق و روابط بین‌الملل و جامعه‌شناسی تاریخی مورد کنکاش قرار می‌گیرد. در ادامه سه رویکرد غیر مادی‌گرا یا انگاره‌گرایانه یعنی سازه‌انگاری، پساساختارگرایی و نظریه انتقادی بررسی می‌شود.

1. Materialist

2. Ideationalist

۲. رویکردهای مادی‌گرا

ویژگی مشترک رویکردهای مادی‌گرا را در تمرکز آنان بر شناخت عناصر مادی دولت و در نتیجه اولویت قائل شدن به شناخت و فهم ماهیت دولت و در حاشیه قرار دادن یا غفلت از هویت آن می‌توان بر شمرد. بر اساس این برداشت رویکردهای مادی‌گرا چند مؤلفه اساسی مشترک دارند:

الف) اکثر رویکردهای مادی‌گرا، دولت را شکل‌یافته از مؤلفه‌های مادی می‌دانند و در بررسی دولت به فهم آن مؤلفه‌ها بسنده می‌کنند. تمرکز بر مباحثی چون بررسی چهار عنصر سرزمین، جمعیت، حکومت و حاکمیت، یا شناخت نهادهایی چون جامعه مدنی، گروه‌های صاحب نفوذ، نیروهای طبقاتی، و دولت را ترکیبی از عوامل یادشده دانستن که باید این مؤلفه‌ها به صورت مستقل یا در بستر شکل‌گیری تاریخی آنها مورد مطالعه قرار گیرد، از ویژگی‌های رایج این رویکردهای مطالعاتی است؛

ب) این رویکردها دولت را به صورت امری ماقبل اجتماعی^۱ مفروض می‌گیرند؛ یعنی هویت و منافع دولت به عنوان امری فرا اجتماعی است و قبل از ورود به تعاملات اجتماعی مشخص و شکل یافته است و می‌توان ویژگی‌های آن را به صورت یکسان برای تمامی دولت‌ها برشمرد. در این برداشت چگونگی تعاملات و فرآیندهای اجتماعی، تأثیری بر هویت و منفعت دولت نداشته بلکه آنچه این دو را تعریف کرده و هویت بخشیده منطق نظریه انتخاب عقلانی^۲ است. گفتنی است که دست‌کم در نگاه نگارنده، اساس نظریه یادشده به صورت قالبی تهی از محتوای است که می‌تواند بر اساس منطق‌های مختلف ارزیابی که شکل یافته از مبانی نظری و فرآیندهای متفاوت است محتوای متمایز و گوناگون بیابد. با این وجود نوع نگرش بیشتر مکاتب غرب به انسان به عنوان موجود اقتصادی^۳ و آن را وجه غالب این نظریه دانستن باعث شده است که محتوایی ثابت و مشخص برای این نظریه بر اساس محاسبه سود-زیان مادی صرف، در نظر گرفته شده و این نظریه را بیش از آنکه نظریه انتخاب عقلانی دانسته شود، در عمل مرادف با «سودگرایی مادی» تفسیر و تعبیر شده و به اذهان متبادر شود. حاکمیت مطلق تفسیر مذکور و تعمیم آن به تمامی بازیگران باعث شده است تا تمامی رویکردهای مادی‌گرا، نگاهی اتم‌گونه به تمامی دولت‌ها داشته و هویت تمامی آنان را یکسان و مفروض انگارند. بلکه تمرکز مباحث بر ماهیت دولت‌ها معطوف شده و تنوع و تکثر انواع دولت مغفول واقع شده و هویت دولت امری یکسان با ماهیت اساس دولت مدرن تلقی شده است؛

1. Pre-social

2. Rational choice

3. Homo economicus

ج) مفروض انگاشتن نظریه انتخاب عقلانی، با تفسیر سودگرایی مادی، باعث شده است تا تمامی این رویکردها دولت را موجوداتی اقتصادی و بازیگرانی خودپرست^۱ دانسته که با ملاک قرار دادن معادله سود-هزینه، رفتارهای خود را تنظیم نموده و برای اهداف استراتژیک خود وارد تعامل شوند. بدیهی است در این نگرش، هرگونه تخطی از منطق یادشده، اساساً بی‌معنا و غیر قابل تصور بوده و تمامی رفتارهای بر مبنای منطق واحد فایده-هزینه مادی تفسیر می‌شود. دولت‌های خاص ممکن است غیرعقلانی عمل نمایند و حتی خودکشی کنند؛ اما فرض بر این است که رفتار نوع دولت‌ها بر اساس ملاک عقلانی است؛

د) یکسان انگاشتن دولت با مؤلفه‌ها و عناصر مادی و مساوی دانستن هویت دولت‌ها با منفعت‌پرستی و اصرار بر تحلیل رفتار بر مبنای منطق فایده-هزینه مادی باعث می‌شود که حتی رویکردهایی که ماهیت دولت را در تعامل رفتاری با دولت‌ها تعریف می‌کنند، محیط تعامل را محیطی نظام‌گونه دانسته و از ابعاد جامعه‌گونه این محیط غفلت ورزند. یعنی نظام بین‌الملل، فقط محیط تجمع بازیگران بوده و منطق روابط اجزا، نشأت گرفته از ضرورت اجتناب‌ناپذیر حداقل تعامل برای کسب حداکثر سود می‌باشد. اما این محیط فاقد هر نوع هدفمندی مشترک بوده و شکل‌یابی هرگونه روابط هنجاری و ارزشی در آن بی‌معناست. به عبارت دیگر روابط واحدها بر اساس قلمرو منافع استراتژیک آنان و قواعد مبتنی بر آن شکل می‌یابد و فارغ از هرگونه ابتنائی بر نظم هنجاری خاص می‌باشد. در ادامه از میان نگرش‌های مختلف مادی‌گرا سه رویکرد را بررسی می‌کنیم که هر کدام در برگیرنده طیف گسترده‌ای از نظریه‌هاست:

الف) رویکرد جامعه‌شناسی سنتی

نظریه دولت در جامعه‌شناسی سیاسی، از حیث سطح تحلیل، تمرکز خود را بر قلمرو داخلی بنیان نهاده است. این نگرش در مراحل نخستین خود بر نگاه جامعه‌محور از دولت متمرکز بود؛ یعنی اقدامات و سیاست دولت را تا حد متغیرهای اجتماعی تقلیل بخشید و با تأکید بر روابط اجتماعی درون مرزهای یک کشور معین و عوامل مؤثر اجتماعی همچون گروه‌های صاحب نفوذ، نیروهای طبقاتی، عوامل فرهنگی و مانند آن، دولت را متغیری وابسته و تابعی از این عوامل و روابط می‌دانست. فراتر آنکه حتی از نقش مستقل دولت در تغییر و تحول و شکل بخشیدن به ساختارها و فرایندهای اجتماعی-اقتصادی داخلی نیز غفلت می‌ورزید. در مراحل تکامل یافته‌تر، رویکرد یادشده با توجه به تأثیر دولت در عوامل تعیین‌کننده اجتماعی، دامنه بحث را به تفکیک دولت از

1. Egotist

جامعه و کیفیت تأثیر متقابل آن دو بر یکدیگر توسعه بخشید. در این وضعیت نقش دولت در حد مفهومی سیاسی-نهادی و معادل با حکومت مرکزی تلقی شد و بدین ترتیب دیدگاه جامعه‌محورانه از دولت به سوی نگرش دولت‌محور ارتقا یافت؛ اما سطح تحلیل در هر دو وضعیت، نهایتاً در حد تعامل جامعه و دولت منحصر شد و دیدگاهی تقلیل‌گرایانه نسبت به دولت ارائه گردید. به دنبال آن در این نگرش مباحثی همچون تقابل منافع فرد و دولت از موضوعیت خاصی برخوردار می‌باشد. سرایت این نوع نگاه جامعه‌شناسانه به روابط بین‌الملل را می‌توان در برخی شاخصه‌ها و مؤلفه‌های نظریه‌های تصمیم‌گیری مشاهده کرد، آنجا که روندها و مؤلفه‌های بروکراتیک در تصمیم‌گیری و تأثیر آن بر سیاست خارجی کشورها و سیاست بین‌الملل برجسته می‌گردد.

ب) رویکرد غالب در حقوق و روابط بین‌الملل

در دیدگاه سنتی از حقوق و روابط بین‌الملل، مطالعه دولت با تمرکز بر محیط بین‌المللی صورت می‌پذیرد. یعنی دولت‌ها به‌عنوان واحدهای سرزمینی مستقل و مشابه، متشکل از چهار مؤلفه اصلی یعنی جمعیت، سرزمین، حکومت و حاکمیت بررسی می‌شوند. در این تحلیل جمعیت و سرزمین نمایانگر پایگاه فیزیکی و زیر ساخت عینی دولت بوده، نهادها و سازمان‌های دولتی اعم از قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی مظاهر حکومت و قدرت سیاسی هستند و حاکمیت به معنای نفی هرگونه قدرت و اقتدار خارجی فراتر از دولت و تثبیت دولت به‌عنوان بالاترین مرجع تصمیم‌گیری داخلی، دولت را مشروعیت تام می‌بخشد. رویکرد رئالیسم در روابط بین‌الملل به شدت بر مرزهای ثابت تأکید دارد و دولت‌ها را همچون بازیگرانی مستقل، منطقی و مشابه تلقی می‌کند که در نزاع مستمر تقابل منافع شرکت می‌جویند و امنیت و قدرت، نخستین نگرانی آنان را تشکیل می‌دهد و این نزاع در نگاه رئالیسم و نئورئالیسم به ترتیب توسط توازن قوا و ساختار نظام بین‌المللی مدیریت شده و در نگاه ایده‌آلیسم توسط تنظیم قواعد و تشکیل نهادهای بین‌المللی مهار می‌شود. اما در تمامی دیدگاه‌های یادشده ماهیت دولت‌ها یکسان فرض می‌شود و به‌عنوان امری مفروض و بدیهی تلقی می‌گردد که نیازی به کنکاش پیرامون چگونگی و چیستی آن نیست. این دیدگاه بدون توجه به اهمیت نظریه دولت و تأثیرگذاری نوع نگرش به آن، با دیدگاهی جبرگرایانه، دولت‌ها را به‌عنوان واحدهای رفتاری جدا از تأثیر ساختارهای اجتماعی داخلی مورد مطالعه قرار می‌دهد و بدینوسیله تلاش می‌کند رفتار بین‌المللی دولت‌ها را تبیین و پیش‌بینی کند، این بی‌توجهی به ساختارهای اجتماعی درونی دولت، نئورئالیست‌ها را واداشت که بی‌امان بر جدایی سیاست داخلی و خارجی تأکید کنند. والتز بر این باور است: «باید تئوری‌های داخلی و

خارجی جدای از هم مورد بررسی قرار بگیرند» (کوهن،^۱ ۱۹۸۶، ص ۳۴۰) و تأکید می‌کند که «درک سیاست بین‌الملل از زاویه نگاه داخلی به دولت غیر میسر است» (والتز،^۲ ۱۹۷۹، ص ۶۵).

ج) رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی

کاستی‌های دو روش مطالعاتی فوق و نگاه تقلیل‌گرایانه آن دو بر یکی از سطوح تحلیل و غفلت از تأثیرگذاری‌های مختلف در سطوح دیگر، باعث شد تا حرکتی تعدیل‌گرایانه با عنوان جامعه‌شناسی تاریخی از نیمه دهه ۸۰ شکل گیرد. این ایده به نقش مستقل دولت از ساختارهای داخلی اجتماعی-اقتصادی و ساختارهای بین‌المللی توزیع قدرت می‌پردازد و تأثیر تعاملات این سه سطح تحلیل را بررسی می‌کند، و تلاش می‌نماید نورئالیست‌ها را از برج سطح تحلیل سیستمی به پایین کشد و دست جامعه‌شناسان را که در تنگنای سطح تحلیل فروملی فرومانده بودند، بگیرد و به هر دو پیامزد که باید در یک سیر مداوم تعاملی میان سه سطح تحلیل، جایگاه و نقش رفتاری دولت در تدوین اموری همچون منافع ملی، امنیت ملی، قدرت ملی و هویت ملی را مورد بررسی قرار داد. اهمیت برون‌رفتی که این رویکرد از نگرش‌های تقلیل‌گرایانه در فهم چیستی ماهیت مفاهیمی چون دولت ایجاد کرد اقتضا می‌نماید تا ویژگی‌های روش‌شناسانه آن را بیشتر مورد توجه قرار دهیم. به‌طور کلی دو ویژگی روش‌شناسانه برای این رویکرد می‌توان برشمرد:

نخست آنکه هدف جامعه‌شناسی تاریخی درک منش و اثر ساختارهای کلان و روندهای بنیادین دگرگونی است (اسکاکیپول،^۳ ۱۹۸۴، ص ۴). جامعه‌شناسان تاریخی به دنبال یافتن پاسخ این پرسش هستند که چگونه ساختارها و نهادهای اجتماعی با گذشت زمان دچار دگرگونی و تحول می‌شوند. آنان بر این باورند که نمی‌توان اشکال کنونی اجتماعی را بدون تحلیل‌گری عمیق از تاریخ و گذشته آنان درک کرد. هیچ عاملی از جهان اجتماعی ایستا و گسسته نیست؛ بلکه جملگی در وضعیتی فرآیندی و پیوسته قابل تحلیل و شناخت می‌باشند. بر اساس این نگرش به تحلیل دگرگونی‌های اجتماعی در چشم‌اندازی گسترده و با نگرش بنیادین به محتوای دگرگونی و به‌صورت تاریخی می‌پردازد. در حقیقت جامعه‌شناسی تاریخی «چارچوبی تحلیل است که می‌کوشد درکی از گذشته، و زمان کنونی، از راه بررسی اینکه جوامع چگونه کار کرده و دگرگون می‌شوند فراهم آورد» (اسمیت،^۴ ۱۹۹۱، ص ۱). از نگاه آنان این نوع کنکاش فنی ضروری است، برای تشخیص

1. Keohane
2. Waltz
3. Skocpol
4. Smith

آنکه در گذار زمان کدامین روابط اجتماعی پایدار مانده و کدامین متحول می‌شود (بنکر،^۱ ۱۹۵۹، ص ۵۴۰) و افزون بر آن «زمان و مکان پیدایش یک ساختار یا روند در سرشت آن تأثیر دارد، توالی وقوع رویدادهای مشابه تأثیری اساسی بر نتایج آنها خواهد گذارد، درک پیشینه موجود ساختارها و روندهای گذشته مسئله حائز اهمیتی است» (اسکاکیپول، ۱۹۸۴، ص ۷۹)^۲

دوم آنکه جامعه‌شناسی تاریخی می‌کوشد در روند تحلیل‌گری رویدادهای اجتماعی از نگاه صرف به درون جامعه عبور کند و به تحلیل‌گری کشور درون چارچوب نظام بین‌المللی بپردازد و با جای دادن تحولات رویدادهای کشور درون محتوای بین‌المللی، تحلیل و بررسی نماید که چگونه این رویدادها افزون بر آنکه تحت تأثیر روابط درون جامعه می‌باشند، متأثر از روابط میان جوامع نیز هستند. آنتونی گیدنز، مایکل مان، چارلز تیلی، که در شکل‌گیری روش جامعه‌شناسی تاریخی نقش بسزایی داشته‌اند، بر این باورند که هرگونه تحلیل نسبت به دولت باید به هر دو سطح داخلی و بین‌المللی تحلیل توجه کند. به تعبیر جاستین روزنبرگ: «پیدایش نظام دولت‌های ملی از ابتدا بخشی از روند تحکیم‌یابی داخلی به حساب می‌آید. حاکمیت سیاسی فرامرزی که اصل سازمانی محوری نظام دولت‌هاست، تجلی یکپارچگی داخلی اجرا و اجبار است که در تعارض با سایر شکل‌های فرامرزی و محلی قدرت سیاسی برقرار شده است» (روزنبرگ،^۲ ۱۹۹۰، ص ۲۵۳) تمایز تحلیل گیدنز با مان و تیلی در اینست که گیدنز بر این مسئله توجه می‌کند که چگونه بازیگران به محدودیت‌های ساختاری فراروی خود مصداق می‌بخشند. روندهایی که دولت‌ها برای سامان‌بخشی به مناسبات خود، که ابتدا بر مبنای توازن قدرت بود و سپس حاکمیت جایگزین آن شد، بر می‌گزینند و مقابلات ساختارهای تشکیلاتی دولت‌ها را نیز شکل می‌بخشند. از نگاه وی چنین نیست که حاکمیت دولت ملی تنها توسط دولت‌ها انتخاب شود؛ بلکه تعامل خارجی دولت‌های روبه گسترش نیز حول آن شکلی خاص می‌یابد. بر این اساس امر داخلی و بین‌المللی حوزه‌های سیاسی در ارتباط متقابل با یکدیگرند و نمی‌توان از آن چشم پوشید.

تمایز روش‌شناسی جامعه‌شناسی تاریخی با جامعه‌شناسی سنتی، تاریخ، روابط بین‌الملل تمایز روش‌شناسانه جامعه‌شناسی تاریخی با جامعه‌شناسی سنتی، تاریخ و روابط بین‌الملل موضوعی قابل توجه است. این رویکرد از یک سو با جامعه‌شناسی سنتی متفاوت است؛ زیرا به محتوای تحول و دگرگونی به صورت تاریخی توجه می‌کند و از سوی دیگر از تاریخ متمایز است؛ زیرا دغدغه آن بازگویی رخدادها و وقایع اتفاق افتاده نیست، بلکه به ساختارهای اجتماعی توجه

1. Banks

2. Rosenberg

می‌کند. به تعبیری می‌توان این رویکرد را جامعه‌شناسی کلان و یا تاریخ ساختاری نامید؛ زیرا از یک سو بر سطح انتزاعی تحلیل‌گری تأکید می‌کند و از سوی دیگر گستره زمانی دگرگونی را برای نیل به بازگویی تاریخ‌وار شکل‌گیری ساختارهای اجتماعی درمی‌نوردد.

نگاه جامعه‌شناسی تاریخی به دولت و کشور

نگاه جامعه‌شناسی تاریخی به دولت از چند ویژگی مهم برخوردار است که به رویکرد روش‌شناسانه آن باز می‌گردد:

نخست آنکه در حوزه جامعه‌شناسی سنتی، روندی که توسط نهادگرایان (نودولت‌گرایان) -در مقابل نظراتی که دولت را نمود منافع طبقاتی و اقتصادی گروه‌های اجتماعی معرفی می‌کردند- آغاز شده بود و دولت را به‌عنوان عاملی مستقل در تحولات اجتماعی و جدای از ساختارهای اجتماعی-اقتصادی داخلی مطرح می‌کرد و بر خودمختاری دولت از جامعه تأکید می‌نمود، مورد توجه و تأکید قرار گرفت. مایکل مان با اعتقاد به استقلال نسبی نخبگان دولت از نهادهای جامعه مدنی تأکید می‌کند که قدرت دولت را نباید به اندازه قدرت گروه‌های اجتماعی کاهش داد (مان،^۱ ۱۹۸۸، ص ۱۸۵). این روند توسط محققانی چون تدا اسکاکپول، چارلز تیلی، مایکل من تکامل یافت (اسکاکپول، ۱۹۷۹، ایوانز،^۲ ۱۹۸۵) و در گام دوم توجه آنان به بعد بین‌المللی رفتار دولت به‌عنوان جلوه‌ای از استقلال عمل دولت‌ها از بازیگران مسلط اجتماعی غیر دولتی معطوف شد. بر این اساس برخلاف جامعه‌شناسان سنتی که بر روابط اجتماعی درون مرزی تأکید داشتند، تحلیل‌گری خود را متوجه کشور در نظام بین‌الملل کرد.

سوم آنکه برخلاف رهیافت سنتی روابط بین‌الملل که دولت را در چارچوب سرزمینی خاص و محدود تعریف می‌کرد، آن را متشکل از نهادهایی به شمار آورد که ادعای کنترل بر سرزمین معین را داشتند و در رقابت مستمر با گروه‌های درون مرزی، برون مرزی و سایر کشورها می‌باشند. جامعه‌شناسان تاریخی با انتقاد از سیطره تفکر رئالیستی بر عرصه مطالعات روابط بین‌الملل کوشیدند نقش روابط دولت و جامعه مدنی در سیاست بین‌الملل را تبیین کنند. این گروه بی‌توجهی رئالیسم به ساختارهای اجتماعی داخلی را یادآوری کردند و آن را عامل اساسی پیش‌فرض‌های این دیدگاه یعنی تفکیک حوزه سیاست خارجی از سیاست داخلی و یکسان فرض کردن دولت‌ها در تمام اعصار دانستند که در نهایت باعث شد تا نورئالیسم رفتار دولت‌ها را تحت سیطره کامل ساختار سیستم بین‌الملل در نظر گیرد. آنان تمام این مفروضات را توهماتی ناشی از این عادت

1. Mann

2. Evans

رنالیسم دانستند که همواره به دولت‌ها به‌عنوان یک کل ملی-سرزمینی نگریسته و از افق دیدگاه بین‌المللی، دولت را نظاره کرده است.

توجه هم‌زمان به این سه محور باعث شد تا نگاه جامعه‌شناسی تاریخی به دولت فقط بر پایه سرزمین، بنیان نهاده نشده باشد؛ بلکه بر نهادها و سازمان‌ها و چگونگی شکل‌گیری و دگرگونی کشور نیز تمرکز یابد و متوجه سلسله‌نهادهایی با محدودیت‌ها و توانمندی‌های خاص شود که افزون بر رقابت بر سر منابع با دیگر گروه‌های درون سرزمینی، ناگزیر از رویارویی با سایر دولت‌ها و گستره‌های سرزمینی رقیب می‌باشند؛ به‌گونه‌ای که تمامی رفتارهای آنان در دیگر قلمروها دارای آثار و تبعات خاص بوده و نمی‌توان این آثار و تبعات را از یکدیگر جدا کرد.

این نوع نگاه باعث می‌شود تا از یک سو دولت به‌عنوان بازیگری مطرح شود که در رقابت یا کنترل نسبت به اشکال دیگر بازیگران درون سرزمینی باشد و در نتیجه به‌گونه‌ای متمایز از جامعه (جدانگری کشور از جامعه) نگریسته شود و از سوی دیگر کشورها به‌عنوان بازیگرانی در رقابت با سایر کشورها و بازیگران بین‌المللی مورد توجه قرار گیرند که در چارچوب روابط استراتژیک‌شان با سایر رقیبان بین‌المللی تحلیل شوند. بر این اساس در تحلیل دولت‌ها نه می‌توان رقابتی و محدودیت‌ساز عوامل داخلی را نادیده انگاشت و نه وضعیت رقابتی و یا خصمانه دولت‌های رقیب را غفلت ورزید. این ایده تلاش کرد با بررسی نقش تحولات درونی جوامع-اعم از ساختارهای اقتصادی و روابط اجتماعی-تأثیر آن بر شکل رفتاری دولت‌ها و ماهیت سیستم بین‌الملل را بررسی کند. آنان با استفاده از نظرات گیدنز و تیلی درباره رابطه دولت و جامعه مدنی به تبیین تحولات بین‌الملل پرداختند (بانک،^۱ ۱۹۹۱). رابرت کاکس، به‌عنوان یکی از پیش‌کسوتان این ایده، با نگرشی ماتریالیستی تاریخی در سال ۱۹۸۱م مبنای هستی‌شناسی و معرفت‌شناختی رنالیسم را در چهار محور از جمله رابطه میان جامعه مدنی و دولت به چالش کشید (کاکس،^۲ ۱۹۸۱، ص ۱۲۶). او به تعاملات سطوح مختلف تحلیل پرداخت و دولت را به‌عنوان نهادی مستقل مطالعه کرد که از یک سو شکل و شمایل آن بوسیله نیروهای اجتماعی و به میزان توان آنان در تأثیرگذاری بر سطره داخلی مشخص می‌شود و از سوی دیگر به پویایی‌های اجتماعی-اقتصادی داخل شکل بخشیده و در عرصه بین‌المللی ساختار دولت و نظام جهانی را جهت می‌دهد (زیمپیل،^۳ ۱۹۸۹، ص ۳۷). هالیدی با بررسی روابط دولت و جامعه مدنی و تأثیر آن بر عرصه سیاست بین‌المللی تلاش کرد تا این واقعیت را تبیین کند که دولت از طریق بسیج منافع داخلی به

1. Bank

2. Cox

3. Czempiel

رقابت با دولت‌های دیگر می‌پردازد و از نقش بین‌المللی خویش برای استحکام بخشی به موقعیت داخلی‌اش استفاده می‌کند. او با توجه به تأثیر متقابل سه سطح تحلیل بر همدیگر ابراز داشت: موضوعاتی مانند تفکیک دولت به‌عنوان بازیگر داخلی و بین‌المللی، تمایز بین منافع دولت و نیروهای اجتماعی، منافع داخلی و اقتدار دولت، جوامع و نظام دولت‌ها، انقلاب‌ها و سیستم بین‌المللی و... ما را وادار می‌کند تا به دولت‌ها به مثابه بازیگری در دو

عرصه داخلی و خارجی بنگریم و دولت را در دو جبهه درک کنیم؛ به‌گونه‌ای که دولت از هر کدام از این دو جبهه برای تقویت خویش در عرصه دیگر بهره‌برداری می‌کند (هالییدی،^۱ ۱۹۸۷، ص ۲۱۵) از این‌رو توان و قدرتی که دولت از مشارکت در قلمرو بین‌المللی کسب می‌کند در استقلال او از حوزه داخلی و شکل بخشی به ساختارهای اجتماعی تأثیر بسزایی دارد. روزنو^۲ (۱۹۹۰) به قدرت دولت‌ها در انطباق با محیط داخلی و بین‌المللی می‌پردازد و توان دولت‌ها در انعطاف‌پذیری روابط آنها با جامعه و سیستم بین‌المللی را نشان می‌دهد. روزنبرگ نیز به کالبد شکافی ماهیت رفتار خارجی دولت‌ها می‌پردازد و ریشه آن را در فعل و انفعالات ساختارهای داخلی جامعه جستجو می‌کند و از آن به ریشه مخفی دولت تعبیر می‌نماید (روزنبرگ،^۳ ۱۹۹۰، ص ۸۹). جنبه دیگر حساسیت جامعه‌شناسان تاریخی در پرهیز از افراط و تفریط در جهت بزرگ جلوه دادن نقش داخلی یا بیرونی در مقایسه با دولت که در نهایت همچون قیچی دو لبه‌ای عمل می‌کند که به حذف نقش دولت می‌انجامد. به تعبیر کراسنر «در سال‌های اخیر محققان روابط بین‌الملل دولت را چنان چند ملیتی، فراملیتی، بوروکراسی زده و فوق‌دولتی ساختند که مفهوم دولت به‌عنوان یک پدیده تحلیلی از صحنه حذف شد» (کراسنر،^۴ ۱۹۸۴، ص ۲۲۴).

توجه به نقش دولت و روند تعامل سه سطح تحلیل در بررسی دولت مدرن و مفاهیمی چون منافع ملی، تفکیک و تمایز میان موارد زیر را خاطر نشان می‌کند: تفاوت دولت‌هایی که از ایده دولت قوی برخوردار هستند و به دنبال آن انسجام سیاسی-اجتماعی بالایی دارند و دولت‌هایی که از این حیث دچار ضعفند. دولت‌هایی که نهادهای بوروکراتیک منسجم و رشد یافته‌ای دارند، از توان نظامی-اقتصادی بسزایی برخوردار هستند و یا اهداف آنان مطابق و همسو با نظم موجود بین‌المللی است و از این حیث قادرند از پشتوانه حمایت قدرت‌های برتر بین‌المللی برخوردار باشند و دولت‌هایی که این ویژگی‌ها را ندارند. دولت‌هایی که با تمرکز سیستم داخلی بیشترین

1. Halliday

2. Rosenau

3. Rosenberg

4. Krasner

حضور و دخالت را در ساختارهای اجتماعی می‌کنند و دولت‌هایی که به نحو غیر متمرکز عمل می‌کنند و از مشارکت و حمایت مردم خویش برخوردارند. دولت‌هایی که ملت‌های آنان از هویت ملی قوی برخوردار هستند و دولت‌هایی که این ویژگی را ندارند، دولت‌هایی که منافع ملی آنان جنبه داخلی داشته و در پی کسب اقتدار، مشروعیت، بالابردن رفاه، توان اقتصادی و... هستند و دولت‌هایی که به منافع ملی خارج از مرزها می‌اندیشند و خیال خود را بر سودای اشاعه جهان‌بینی و ایدئولوژی خاص، سلطه بر ماورای دریاها، تنظیم حرکات کشورهای آن سوی جهان، تدوین نظم نوین بین‌المللی و این‌گونه موارد متمرکز کرده‌اند. پس از آن، اصلی‌ترین سؤال پدید می‌آید که اگر دولت‌ها را از جهت این ملاحظه‌ها در یک طیف قوی تا ضعیف قرار دهیم آیا همه آنان می‌توانند مفاهیمی چون منافع ملی را تدوین و اجرا کنند یا اساساً این مفهوم فقط مناسب برخی دولت‌ها با ویژگی‌های خاص است؟

مناظره جامعه‌شناسی تاریخی با رویکرد غالب روابط بین‌الملل

یکی از ناقدان اصلی جامعه‌شناسی تاریخی نگاه نئورنالیستی به سیاست بین‌الملل است. تعریفی که این دیدگاه از سیاست بین‌الملل ارائه می‌دهد چیزی جز منازعه دائمی واحدها و بازیگران اصلی نظام بین‌الملل نیست؛ خواه آن را امپراطوری، دولت شهرها یا دولت ملی بدانیم. این دو رویکرد از دو حیث عمده که اساساً این دو حیث سازنده جامعه‌شناسی تاریخی است با یکدیگر سر ناسازگاری دارند: نخست آنکه جامعه‌شناسی تاریخی مدعی رابطه سازنده متقابل میان حوزه‌های ملی و بین‌المللی است؛ از این‌رو در مقابل ساختارگرایی رئالیستی قرار گرفته و تلاش می‌کند تا نشان دهد که جوامع و در شکل وسیع‌تر نظام‌های بین‌المللی، «شبکه‌های اجتماعی-مکانی، چندگانه، همپوش و متقاطع قدرت تشکیل می‌شوند» (مان، ۱۹۸۶، ص ۱). دیگر آنکه جامعه‌شناسی تاریخی با آشکار ساختن ریشه‌های تاریخی شکل‌گیری دولت‌ها به مقابله با این تفکر رئالیستی می‌پردازد که دولت‌های مدرن به صورت خلق‌الساعه پس از وستفالی به صورت واحدهای یکسان شکل گرفتند. در مقابل رئالیسم با تأکید بر پیوستگی و یکپارچگی و عدم گسست میان نظم موجود و نظم پیشامدرن، بر غیرتاریخی دیدن و مناقشه با نگرش دوران محوری اصرار می‌ورزد؛ بدین معنا که تصویری خاص از نظام موجود بین‌الملل ترسیم می‌کند و آن را به تمامی دوران‌ها تعمیم می‌دهد و در نتیجه آن گسست‌ها یا ناپیوستگی‌های موجود در میان نظام‌های تاریخی بین‌الملل را نادیده انگاشته یا انکار می‌کند. از این‌رو رئالیسم مفاهیم کلیدی خود یعنی آنارشی، خودیاری، توازن قدرت را به تمامی زمان‌ها (اعم از مدرن و پیش مدرن) تسری می‌بخشد

و بر اساس همین نگرش است که امثال مورگنتا سعی می‌کنند تا تاریخ را به منزله آزمایشگاهی برای آزمون و تأیید جریان غالب در نظریه روابط بین‌الملل در نظر گیرند. بی‌مناسبت نیست که نگاهی گذرا بر مؤلفه‌های اساسی تئوری نئورئالیسم در مسئله دولت بیندازیم. عناصری که این تئوری را در جایگاه نظریه‌ای کلان و فراگیر و معارض با جامعه‌شناسی تاریخی می‌نشانند. عمده مؤلفه‌های رئالیستی مرتبط با بحث عبارتند از:

۱. اعتقاد به منطق آنارشی‌گونه نظام بین‌الملل، که هیچ جایگاهی برای توجه به کنشگر(دولت) و لزوم شناخت ماهیت آن باقی نمی‌گذارد؛
۲. تفکیک کامل میان منطق سیاست در قلمرو داخلی و خارجی، که اولی سلسله مراتبی و اقتدارپذیر و محل کنکاش‌های سطح خرد نگاه‌های جامعه‌شناسانه، اقتصادمحور و یا مبتنی بر روانشناسی شخصیتی تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران است، در صورتی که دومی آنارشی‌گونه و اقتدارگریز است و همه ویژگی‌ها را به رنگ خود درمی‌آورد؛ از این‌رو تحلیل‌های سطح خرد و میانه چاره‌ساز نیست؛
۳. ثابت، از پیش تعریف شده و یکسان بودن مفاهیمی مانند هویت، منفعت در تمامی جوامع و نفی نگاه به فرآیندهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی سازنده آن، به دلیل اهمیت‌بخشی فوق‌العاده ساختار که کلیه این فرآیندها را در خود هضم می‌کند؛
۴. تأکید بر یکسانی منطق نظام بین‌الملل باعث می‌شود که روندهای تغییر و دگرگونی را نادیده انگارد و به مدیریت و حفظ وضع موجود بیندیشد. این نوع نگاه، انتقاد امثال اشلی و کاکس را برانگیخته است. کاکس با تمایز میان نظریه محافظه‌کار حل مشکل با نظریه انتقادی، بر این باور است که نظریه انتقادی قادر می‌باشد به ریشه‌های اجتماعی-تاریخی نظام موجود پردازد و روندهای تغییر آن را مشخص کند؛ در صورتی که نظریه محافظه‌کار به ترمیم کاستی‌های حفظ موجود می‌پردازد و امکان تغییر را ناممکن و ناروا می‌داند. (کاکس، ۱۹۸۱).
۵. فرض اصلی دیدگاه غالب در روابط بین‌الملل مبتنی بر این ایده است که عرصه بین‌الملل، قلمرویی برای تعامل واحدهای سیاسی همانندی به نام دولت در وضعیت آنارشی‌گونه است که ویژگی‌ها و خصائص داخلی آنان ارتباطی به نوع رفتارهای بین‌المللی آنان ندارد. آنان بر این باورند که با نادیده گرفتن روندها و کشمکش‌های درون‌کشورها و با تکبافت و خردمند فرض کردن دولت‌ها به‌عنوان تنها بازیگران عرصه روابط، به نحو مناسب‌تری می‌توان رفتار بیرونی دولت‌ها را درک و حدس زد. البته باید به این نکته اذعان داشت که جریان اصلی و غالب در روابط مدعی نظریه خاصی درباره سرشت دولت نیست. همچنان‌که مدعی تکبافت بودن دولت‌ها در مسائل و

تحلیل سیاست داخلی نیست؛ بلکه آنچه مدعی است تک‌بافت بودن دولت‌ها از عرصه بین‌الملل و تمایز کامل داخل و بیرون است.

جامعه‌شناسان تاریخی در مقابل، مفروضات بالا را به چالش کشیدند و بر این باورند که: نخست، واحدهای سیاسی (دولت‌ها) ناهمانندند؛ دوم، آنارشی علت وجودی واحدهای ناهمانند نیست، بلکه علت پیدایش دولت‌های مدرن متنوع است؛ سوم، آنارشی وضعیت یکپارچه و یکنواختی نیست و یا دست‌کم بدین‌گونه نیست که لزوماً آنارشی در مقابل نظم سلسله‌مراتبی باشد؛ بلکه آنارشی و سلسله‌مراتب می‌تواند با همدیگر دارای همپوشانی باشد. در خاتمه ذکر این نکته لازم است که جامعه‌شناسی تاریخی هر چند که به دو مؤلفه مهم در فرآیند پژوهش دولت توجه کرد و با این تلاش سعی نمود محدودنگری جامعه‌شناسی سنتی و نگرش غالب حقوق و روابط بین‌الملل را جبران کند؛ اما رویکرد مادی‌گرایانه آن مانع توجه به عوامل غیر مادی و انگاره‌ها در تحلیل دولت شد. به‌عنوان نمونه چارلز تیلی و مایکل مان که نقش بسزایی در جامعه‌شناسی تاریخی دارند، هر دو در نهایت مادی‌گرا بودند و نقش اندیشه‌ها را بسیار کم اهمیت‌تر از تعامل اقتصاد و جنگ در تاریخ بشر می‌دانستند. حتی در نگاه تیلی، حرکت‌های اجتماعی چون نهضت اصلاح و پیدایش ایدئولوژی ناسیونالیسم، از آن رو که فقط بهانه‌هایی برای جنگ بودند، دارای تأثیر بودند اما نقش مستقلی در شکل‌گیری دولت‌ها نداشتند.

۳. رویکردهای انگاره‌گرا (انتقادی عام)

رویکردهای غیرمادی‌گرا طیف گسترده‌ای از نگرش‌ها را در بر می‌گیرد که وجه مشترک آنان را تقابل با انحصار نگرش مادی‌گرایانه رویکردهای دسته‌نخست تشکیل داده و به لحاظ مبانی فرانظری معرفت‌شناسانه، هستی‌شناسانه و از حیث روش‌شناسی دارای تمایزات مختلف می‌باشند. در یک نگاه کلی ویژگی مشترک این رویکردها را می‌توان در موارد زیر جستجو کرد:

الف) تمرکز این رویکردها بر عوامل غیر مادی در شکل‌بخشی مفهوم دولت است اعم از آنکه عوامل مادی را کلاً نفی کرده و آن را ساخته و پرداخته ذهن، زبان و یا قدرت می‌انگارد و یا برای عوامل انگاره‌ای نقشی هم‌وزن نقش عوامل مادی قائلند. این نوع نگرش باعث می‌شود که حیثیتی فراتر از مجموعه عناصر و اجزا برای دولت قائل شوند و افزون بر عوامل شکل‌دهنده به ماهیت دولت، به مؤلفه‌هایی که هویت دولت را شکل می‌بخشند نیز توجه کنند؛

ب) دولت را امری ساخته و پرداخته اجتماع می‌دانند، اعم از آنکه وجودی مادی و متمایز و جدای از انگاره‌های اجتماعی نیز برای آن قائل شوند و یا آنکه فقط آن را سازه‌های گفتمانی و زبانی می‌دانند؛ به‌گونه‌ای که هیچ واقعیتی فراتر از این سازه‌ها و انگاره‌ها برای آن به رسمیت نمی‌شناسند.

بر این اساس دولت، هویت و منافع خود را در تعاملات اجتماعی باز می‌یابد و بر اساس آن تعریف می‌کند. به دیگر سخن هویت و منفعت دولت امری پیشا اجتماعی نیست که لازم به مطالعه نباشد؛ بلکه امری است که دقیقاً ساخته و پرداخته اجتماع است و بر اساس انگاره‌های اجتماعات مختلف، تکثر در هویت و منفعت و حتی مبانی منطق محاسبه منفعتی پدید می‌آید. این رویکردها به لحاظ هستی‌شناسانه نگاه اتم‌گونه به دولت‌ها ندارند؛ به‌گونه‌ای که تمامی آنان را با علائق، اهداف و منطق محاسبه رفتاری یکسان فرض کنند و هویت دولت‌ها را هضم در ماهیت آنان بدانند؛ بلکه هویت را امری قابل مطالعه می‌دانند؛

ج) منطق رفتاری دولت‌ها لزوماً بر اساس نظریه انتخاب عقلانی (سودگرایی مادی) تعریف نمی‌شود؛ بلکه امری برساخته امور مختلف است که می‌تواند نظام انگاره‌های اجتماعی، روابط قدرت و سلطه و یا تحت سلطه بازی‌های زبانی باشد. در هر صورت نمی‌توان تمامی رفتارها را به منطق یکسان مادی‌گرایانه یادشده تقلیل بخشید؛ بلکه نظام‌های محاسباتی منطق‌های مختلف اجتماعی می‌توانند داشته باشند؛

د) توجه این رویکردها به عوامل غیر مادی باعث می‌شود تا محیط تعامل دولت‌ها را محیطی بدانند که می‌تواند نظام‌گونه تعریف شود؛ یعنی فقط محیط تجمع بازیگران باشد و می‌تواند به سمت جامعه‌گونه شدن حرکت کند؛ به‌گونه‌ای که در فرآیند جامعه‌پذیری، هنجارها، رویه‌ها و قواعد مشترک رفتاری را پذیرا شده و یا بر آن تحمیل شده و مبنای مجازات و پاداش اجتماعی قرار دهد و در کل نظام بین‌الملل را به سوی جامعه بین‌المللی شدن پیش برد. در ادامه از میان رویکردهای غیر مادی‌گرا، دو رویکرد سازه‌انگاری و پسا‌ساختارگرا تشریح می‌شود:

الف) رویکرد سازه‌انگاری^۱

نگرش سازه‌انگاران، بنیادی‌ترین نهادهای اجتماعی را ساخته و پرداخته رویه‌های اجتماعی می‌دانند. از این‌رو در تکوین و تحول دولت برای فهم ریشه‌های اندیشه‌ای دگرگونی در سیاست جهان به رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی توسل جسته و دو ویژگی عمده‌ای را که این رویکرد به ارمان آورده است ارجح می‌نهد. اما بر او خرده می‌گیرد که نگاه مادی‌گرایانه‌اش مانع از درک تأثیر انگاره‌ها در شناخت عمیق و همه‌جانبه از ماهیت و سرشت دولت، و هویت و منافع آن شده است و خود درصدد جبران این خلأ برمی‌آید. سازه‌انگاری برخلاف نگرش‌های مادی‌گرا که قائل است بنیادی‌ترین واقعیت در مورد جامعه، سرشت و سازماندهی نیروهای مادی است، دیدگاهی

1. Constructivism

انگاره‌گرا می‌باشد؛ بدین معنا که معتقد است اساسی‌ترین حقیقت در مورد جامعه، سرشت و ساختار آگاهی اجتماعی است. این رویکرد فائل به تعامل میان ساختارهای مادی و انگاره‌ای بوده و بر اهمیت هم‌زمان «نقش» و تأثیر انگاره‌ها (نظام باورها، اعتقادات و ارزش‌ها، قواعد، هنجارها، رویه‌ها و معانی) در هویت و رفتار بازیگران در کنار ساختارها و عوامل مادی تأکید می‌کند. بر این اساس از آن رو که به عوامل انگاره‌ای توجه می‌کند گامی فراتر از جامعه‌شناسی تاریخی یا سایر دیدگاه‌های مادی‌گرا همچون نظریه‌های غالب در روابط بین‌الملل برمی‌دارد و از آن جهت که نقش ساختارها و عوامل مادی را نادیده نمی‌گیرد، از اندیشه‌های پساساختارگرا فاصله می‌گیرد. مفروضات بنیادی سازه‌نگاری را می‌توان در امور زیر بیان کرد:

۱. انگاره‌گرایی: بدین معنا که ساختارهای مادی تنها از طریق ساختارهای معنایی بیناذهنی مشترک، معنای اجتماعی و اهمیت خود را می‌یابند. این رویکرد منکر واقعیت پدیده‌های مادی نیست؛ اما بر این باور است که واکنش‌های رفتاری کنشگران به این پدیده‌ها تنها از طریق شناخت ساختارهای معنایی خاصی امکان‌پذیر است که از طریق آن، پدیده‌ها و فرآیندها دریافت و شناخته می‌شوند. این رویکرد افزون بر توجه به وضعیت ذهنی در هر تبیین، لزوم توجه به الگوهای کلان رفتار در زمان‌ها و مکان‌های مختلف را یادآور می‌شود و نظام‌های معنایی کلانی که کنش‌ها در آن فهم و تفسیر می‌شود مورد توجه قرار می‌گیرد. به دیگر سخن، بر این باور است که نظریه‌هایی که برای توضیح مسائل عرضه می‌شود باید افزون بر توجه به نقش‌آفرینی نیروهای ساختاری کلان، آنچنانکه نئورئالیسم معتقد است، بر معانی بیناذهنی رایج میان بازیگران در فرآیندهای عینی نیز توجه کند. بر این اساس سازه‌نگاری تلاشی است برای شناخت روندهای تأثیرگذاری اندیشه‌ها، هنجارها و هویت‌های مختلف در جهت مشروط ساختن برداشت‌های دیگران از خود، منافع‌شان، فرآیندهای تصمیم‌گیری و باورهای سبب‌سازشان و راهبردها و اقداماتی که در نتیجه آنها در پیش می‌گیرند. آنچه گفتنی است توجه به این نکته می‌باشد که سازه‌نگاری، اهمیت انگاره‌ها را در ساختار اجتماعی و بیناذهنی دانش مورد عنایت قرار می‌دهد. اینکه آدمیان در مقام فهم واقعیت، بسیاری از پیش‌زمینه‌های ادراکی و یا بارهای احساسی و عاطفی روانشناسانه و یا غفلت‌ها و بدفهمی‌های ذهنی و رفتاری خود را بر واقعیت تحمیل می‌کنند و واقعیت را در فضای ادراکی و احساسی خود می‌فهمند، امری پیشینه‌دار است که فیلسوفان و روانشناسان مختلف بر آن اذعان دارند و از کانت تا اسپروت پیرامون آن سخن به میان آورده‌اند؛ اما آنچه سازه‌نگاری را متمایز می‌کند تفتن به ساختار بیناذهنی اجتماعی است که نشان می‌دهد چگونه معرفت به مسائل اجتماعی، از دریچه ساختار آگاهی اجتماعی صورت می‌گیرد. این ساختار متشکل از مجموعه‌ای

از نظام باورها، اعتقادات و ارزش‌ها، فرهنگ، جهان‌بینی، ایدئولوژی، سنن اجتماعی، قواعد، هنجارها و رویه‌های عقلانی و غیر عقلانی است. شناخت در فضای محیطی چنین ساختاری شکل می‌گیرد و کاملاً متأثر از آن است و رنگ و بوی و شکل و شمائل آن را دارد. ساختار آگاهی اجتماعی از یک سو وجود مستقل و منحاز از اندیشه افراد دارد و از سوی دیگر متأثر از ایده‌ها، فرهنگ، احساسات و اندیشه افراد است. بر این اساس افراد و ساختار اجتماعی در یک تعامل دو سویه با یکدیگر دائماً در حال بازسازی دوباره^۱ یکدیگر هستند و دائماً در حال برساخت مجدد می‌باشند. اگر کانت بر این باور بود که معرفت آدمی به واقع از طریق انگاره‌های ذهن فردی^۲ رخ می‌دهد و شکل می‌گیرد، سازه‌انگاران به انگاره‌های اجتماعی در ساختار فهم بینذهنی افراد توجه کردند بر این باورند که تولید دانش امری اجتماعی است و این واقعیت در نظام فهم اجتماعی خاصی رخ می‌دهد که ساختارهای انگاره‌ای اجتماعی خاص بر آن حاکم است. سازه‌انگاری با تأکید بر «انگاره» نشان داد که ذات ساختار آگاهی‌گونه نظام بین‌الملل نیست که اقتضای سرنوشت محتوم جنگ و تعارض دائمی را برای سیاست جهانی رقم زده است؛ بلکه نوع نگاه و انگاره‌های بشری است که این ذات را بدان سو سوق می‌دهد؛

۲. تعامل و رابطه متقابل ساختار و کنشگر: یعنی هویت کنشگران در ساختارهای هنجاری و معنایی‌ای شکل می‌یابد که کنشگر در آن حضور دارد و فعالیت می‌کند و از سویی دیگر این ساختارها نیز الگوهای نسبتاً پایداری از عمل اجتماعی هستند که از مجرای کنش‌های کنشگران تولید، بازتولید و متحول می‌شوند. هویت و اولویت کنشگران اجتماعی اموری رابطه‌ای‌اند، در نتیجه نمی‌توان جدا از بستر اجتماعی، آنان را فهم و تعریف کرد. بر این مبنا کنشگر با در نظر گرفتن چشم‌انداز دیگران و بر اساس برداشتی که از خود و نقش خود دارد، هویت خود و غیر و منفعت خود را تعریف می‌کند. در حوزه بین‌الملل نیز، این حوزه فقط حوزه‌ای راهبردی نیست؛ بلکه حوزه‌ای بنیادی و سازا است. هویت و منفعت دولت برساخته فرآیند تعامل اجتماعی و جامعه‌پذیری مطابق با ساختارهای ذهنی و انگاره‌ای حاکم در هر دوره است. بدین معنا که بازیگران این عرصه برداشتی که از هویت و منفعت خود می‌یابند، درون این نظام می‌باشد و نشأت گرفته از ساختارهای معنایی بینذهنی شکل‌گرفته‌ای است که درون آن زندگی و کنش می‌کنند و برخلاف تفکر جریان غالب، امور از پیش شکل‌گرفته‌ای نیستند. به عبارت دیگر هویت و منفعت امور پیشا اجتماعی نیست که در جریان تعامل اجتماعی ثابت باقی بماند؛ بلکه اموری است که در

1. Reconstruct

2. Ideas

تعاملات اجتماعی شکل می‌گیرند و دگرگون می‌شوند از این رو قائل به برساختگی بین‌الذهانی هویت و منافع می‌باشند. از طرف دیگر ساختارهای معنایی که این منافع و هویت‌ها از طریق آن ساخته می‌شوند، متنوع و گوناگون هستند و هویت‌ها و منافع را به صورت متفاوتی شکل می‌بخشند. به دیگر سخن، فرآیند تعامل کنشگران منجر به شکل‌گیری شناخت بین‌ذهنی شده که شکل‌گیری فهم دولت از خود (هویت و منفعت خود)، واقعیت بین‌الملل (ساختارهای بین‌المللی) را به همراه دارد و آن به نوبه خود چگونگی رفتار و اقدام دولت‌ها را شکل می‌دهد. این نگرش در مقابل نگاه سنتی و جریان غالب، منافع و هویت بازیگران را مفروض، از پیش تعیین شده و ثابت نمی‌داند و درصدد توضیح آن است که چگونه اقدامات و تعاملات بازیگران منافع و هویت آنان را شکل می‌دهد و می‌تواند به گونه‌ای تعریف گردد که لوازم کنونی مانند آنا‌رشی و خودیاری لازمه آن نباشد. ونت در راستای این باور که نباید انگاره‌گرایی را به این تقلیل بخشید که انگاره‌ها تا آنجایی اهمیت دارند که قدرت و منافع مهم نیستند، کلید حل مشکل را در این می‌یابد که باید قدرت و منافع را از انحصار مادی‌گرایی خارج کنیم و نشان دهیم که چگونه انگاره‌ها و فرهنگ به محتوا و معنای آن قوام می‌بخشند (ونت، ۱۳۸۴، ص ۵۴۰). در این صورت درمی‌یابیم که کمتر چیزی در زندگی بین‌المللی تابع نیروهای صرفاً مادی است. بر اساس این نگرش وی نقطه عزیمت نظریه‌پردازی در سیاست بین‌الملل را توزیع انگاره‌ها، به ویژه فرهنگ، در درون نظام بین‌الملل و این معنا قرار می‌دهد که شرایط به ظاهر مادی در واقع تابع نوع اندیشیدن کنشگران به آنها هستند. اهمیت این دیدگاه در مواجهه آن با رویکرد انتخاب عقلانی و تأثیراتی که آن رویکرد بر بحث منافع ملی دولت‌ها دارد آشکار می‌شود. رویکرد انتخاب عقلانی با برداشتی مبتنی بر سود و هزینه مادی، هویت تمامی دولت‌ها را تابعی از منافع می‌داند و منافع را برحسب منطق اقتصادی سود و زیان مادی تعریف می‌کند. سازه‌انگاری در مقابل قائل به برساختگی هویت و منافع بر حسب نوع نگرش و نظام‌های معنایی اجتماعی است. بر این اساس با تمایز نوع دیدگاه‌ها، هنجارها و ارزش‌های جوامع، منافع و هویت‌ها شکل متفاوت به خود می‌گیرد و نمی‌توان با یک برداشت، همگان را به یک حکم راند. به دیگر سخن برخلاف جریان غالب که بر این باور است که رفتار دولت‌ها تابع منطق پیامد و منفعت است، سازه‌انگاری رفتار را تابع منطق اقتضا می‌داند که ناشی از تعاملات اجتماعی است.

۳. منطق مسلط بر کنش‌های کنشگران، هنجارها و رویه‌های اجتماعی است؛ هنجارها و رویه‌ها از دو طریق منطق خود را بر کنش‌ها تحمیل می‌کنند: الف) تأثیر بر نحوه شکل‌گیری هویت و منفعت کنشگران؛ ب) از طریق مشروط و محدود ساختن اجتماعی گزینه‌ها، راهبردها و کنش

دولت‌ها در تعقیب منافع و اهداف‌شان بدین معنا که هنجارها و رویه‌های اجتماعی باعث شکل‌گیری فرآیندی از اجتماعی شدن می‌شوند؛ به گونه‌ای که تمامی واحدهای موجود در می‌یابند چنانچه خلاف رویه عمل کنند، مجازات اجتماعی می‌گردند و چنانچه مطابق هنجارها و رویه‌های پذیرش شده حرکت کنند مستحق پاداش می‌شوند.

ب) رویکرد پسا ساختارگرا^۱

ویژگی اصلی این رویکرد آنست که از اساس و بنیان نقش واقعیت مادی را انکار می‌کند و جهان را برساخته رویه‌های تفسیری می‌داند. نادیده انگاشتن تأثیر واقعیت مادی و کم توجهی به نقش هنجارها و ارزش‌ها دو ویژگی عمده این رویکرد است. دورویه را می‌توان در این رویکرد برجسته کرد:

الف) رویه‌ای استراتژی‌های متنی یا متن‌انگاری

این رویه برگرفته از تفکرات دریدا است. وی بر این باور است که جهان اجتماعی ساخته و پرداخته ذهن‌ها است و روشی که جهان اجتماعی ساخته می‌شود همچون روش ساخت و فهم متن است. مبنای این نگرش در فهم متن، بر این بنیان استوار است که معانی الفاظ برای اشاره به واقعیت بیرونی وضع نشده است؛ بلکه معانی الفاظ در تفاوت و تمایز آنان با سایر مفاهیم فهم می‌شود. از این‌رو اساساً فهم و ادراک مفاهیم، نه به صورت منحاز بلکه در نظام معنایی قابل تصور است (جیمسون، ۱۳۷۹، ص ۷۶). این دیدگاه نگرش خود در باب متن را به فهم موضوعات اجتماعی نیز تعمیم داده و قائل است در فهم مسائل اجتماعی نیز باید به ساختار دانش به صورت یک نظام معنایی برساخته نگریست که هرگونه امکان شناختی بیرون از فضای گفتمان و رویه‌های متنی قابل انکار است. سوژه یا فاعل شناسا گرفتار زبان است و بنیان معنا نیز در تفاوت میان معانی واژه‌ها ادراک می‌شود و واقعیتی بیرون از زبان که بتوان بدان ارجاع داد وجود ندارد (نفسی بازنمایی و ارجاع). در این نگاه تمامی دعاوی شناختی دوری^۲ و خود ارجاع‌اند؛ یعنی به زبان ارجاع داده می‌شوند نه به واقعیت خارجی (برتن،^۳ ۱۹۹۵، ص ۶) این نگرش بر این باور است که زبان در تمایزها، معانی را قابل فهم می‌سازد و این تمایزها به صورت دوگانه انگاری ترویج و باعث می‌شود تا مفاهیم در یک نظم سلسله مراتبی دارای جایگاه مشخصی شوند. جنگ با صلح، دولت مدرن با دولت غیر مدرن، منفعت با ضرر، هرج و مرج با نظم، عقلانی با غیرعقلانی، خودی با غیر و

1. Post structuralism

2. Self referential

3. Berten

همانند آن معنای خود را باز می‌یابد و از پیش اولویت یکی بر دیگری مشخص شده است. متن آنچه واقعیت اجتماعی نامیده می‌شود، فقط بر یک ساختاربخشی مبتنی بر تضاد وابسته است و واقعیتی بیرون از کلام نیست. فهم نیز بر یک بازی بی پایان دالها^۱ بنا نهاده شده است و مدلولی بیرون از زبان وجود ندارد؛ بلکه معنا امری برآمده از روابط متقابل داله‌هاست. دالهایی که نه بر اساس ارجاع به امر بیرونی دلالت خویش را یافته‌اند؛ بلکه بر مبنای ارجاع به تمایز و تفاوتشان با سایر دالها، دلالت می‌یابند. از این منظر دریدا قائل به شالوده شکنی می‌شود؛ یعنی تلاش برای شکستن سلسله مراتب میان مفاهیم و وارونه کردن قطب‌بندی‌های مبتنی بر ارجحیت یک معنا بر معنای دیگر. بر اساس این رویکرد دولت مدرن نیز یک متن می‌باشد که فهم آن منوط است به نخست، فهم گفتمانی که این مفهوم درون آن شکل یافته است و دوم، فهم مفهوم یا مفاهیمی که این مفهوم در تضاد با آن مفاهیم معنای خود را باز می‌یابند؛

ب) رویکرد دانش-قدرت

این رویکرد نیز قائل به انکار واقعیت بیرونی می‌باشد (کولینوکاس،^۲ ۱۹۹۰، ص ۶۸) و بر این باور است که علوم انسانی و اجتماعی در بستری از روابط قدرت، از طریق رویه‌های خاصی همچون حذف Exclusion، تحدید Confinement، نظارت، و عینیت بخشی Objectification شکل می‌گیرد و هدف آن ظهور بخشیدن، پالایش و گسترش فنون و رویه‌های جدید شکل بخشی به قدرت است (بست،^۳ ۱۹۹۱، ص ۳۶). این رویکرد متکی بر آرای فوکو بر این باور است که عقلانیت مدرن و تمامی نهادها، رویه‌ها و گفتمان‌های آن در نهایت برای تثبیت سلطه می‌باشند. دعاوی مدرن مبنی بر شناخت بیطرفانه واقعیت، معرفت عینی و جهانشمول، نظریه‌های عام و فراگیر، جملگی مؤلفه‌های قدرت و سلطه می‌باشند (فوکو،^۴ ۱۹۸۰، ص ۳۸) شناخت در گفتمان مسلط رخ می‌دهد و این گفتمان خاص است که برداشت‌های خاصی از امنیت، منفعت، دولت و مانند آن را معنا می‌بخشد و تفسیر می‌کند. بر این اساس، فهم اجتماعی محصول روابط قدرت و تابع گفتمان مسلط و برای تثبیت سلطه است و دانش اجتماعی بر مناسبات قدرت بنیان نهاده شده و به تقویت آن می‌پردازد. در این رویکرد واقعیتی اجتماعی، خارج از مناسبات قدرت و تنظیمات اجتماعی آن، وجود ندارد. از این رو آنان به دنبال فهم آن هستند که چگونه مفاهیم و دانش از

1. Signifiers
2. Collinicos
3. Best
4. Foucault

مناسبات قدرت حمایت می‌کند و تا چه میزان به آن وابسته است. راهی که برای این کنکاش در نظر می‌گیرند، تبارشناسی و فهم حرکت‌ها و برخوردهای تاریخی است که نشان می‌دهد چگونه برخی از گفتمان‌ها در فرآیند تاریخی و گفتمانی بر دیگران تسلط می‌یابد و بر مبنای آن سلطه خود را به‌عنوان واقعیت بیرونی تحمیل و تثبیت می‌کند (دردریان،^۱ ۱۹۸۹، ص ۱۶). بر اساس این رویکرد نیز فهم دولت مدرن نخست، منوط است به فهم گفتمان مسلطی که این مفهوم برای آن و درون آن شکل یافته است و دوم، وابسته به آنست که دریابیم این گفتمان تثبیت‌کننده چه نوعی از مناسبات قدرت می‌باشد.

از رهگذر نگاه بالا می‌توان دریافت رویکردهای پساساختارگرا در برداشت از دولت بر این باورند که آنچه به‌عنوان واقعیات دنیای مدرن تلقی می‌شود از جمله دولت مدرن و تمامی مفاهیمی که به‌عنوان واقعیت تخطی‌ناپذیر سیاست مدرن پذیرفته شده است، همچون حاکمیت، هویت، آنارشی، مشروعیت و مانند آن، اموری گفتمانی و برساخته مناسبات زبانی و سلطه و قدرت است که با هدف به حاشیه راندن تقابل‌ها با سلطه مدرن رخ می‌دهد. واکر با نگاه بالا به بررسی واقعیت سیاست مدرن می‌پردازد و تحلیل می‌کند که سیاست مدرن برساخته‌ای اجتماعی است که بر عرصه سیاست مکانی^۲ بنیان نهاده شده و بر اساس آن تمایز میان داخل و خارج را برجسته می‌کند. بنیان سیاست مدرن بر مبنای فرض هویت یکپارچه دولت استوار است که متضمن شکل‌دهی به امری است که هویت ملی نامیده می‌شود و این امر ملاک تمایز خود و دیگری، میهن و خارج گردیده و مرجع تمامی وفاداری‌ها و دشمنی‌ها می‌شود. اساساً چنین نوع مفروض‌انگاری، باعث می‌شود که بسیاری از گزینه‌های بدیل در مرحله تصور سرکوب شوند. دولت مدرن نیز بر اساس گفتمان مدرنیته شکل گرفته است. عنصر حاکمیت، بازتعریفی از خردورزی بر اساس نظریه انتخاب عقلانی سودگرایانه است که انسان خردمند اقتصادی خود را به‌صورت حاکمیت جلوه‌گر می‌کند و دولت به‌عنوان سوژه متعالی مدرن است که مظهر حاکم کنش جمعی عقلانی سودگراست و جامعه ابژه منفعل و شی‌گونه است (واکر،^۳ ۱۹۹۵، ص ۳۰۷). آنارشی و پیامدهایی که برای آن ذکر می‌کنند مانند سیاست، قدرت، توازن قوا، خودیاری و یا مفاهیمی چون امنیت و برداشتی که از تهدید ارائه می‌شود، جملگی برساخته‌های مناسبات سلطه می‌باشد و خود وجودی مجزا ندارند. با این نوع تعریف است که نظام سلطه می‌تواند نظم مطلوب خود را حتی اگر بر اساس ناعادلانه‌ترین اشکال باشد تحمیل کند و موجه جلوه نماید و هژمونی که قدرت همراه با مقبولیت است را برای

1. Der Derian

2. special politics

3. Walker

خود فراهم کند. امنیت، گفتمانی است که ساختارهای مختلف اقتدار، کنترل و مداخله را فراهم می‌کند (دردریان، ۱۹۹۴، ص ۹۴). کلاین در مقاله‌ای با عنوان سیاست بازنمایی ناتو تلاش می‌کند که نشان دهد ناتو ارائه‌کننده مجموعه‌ای از رویه‌هاست که غرب توسط آن به خود هویت سیاسی و فرهنگی می‌بخشد و دائماً آن را پویا نگه می‌دارد (شاپیرو،^۱ ۱۹۸۹، ص ۱۷).

ج) رویکرد انتقادی خاص (مکتب فرانکفورت)

نظریه انتقادی به معنای خاص آن که اشاره به مکتب فرانکفورت دارد، بر این باور معرفت‌شناسانه است که حقایق محصول قالب‌ها و چارچوب‌های اجتماعی و تاریخی است و نه حقایق موجود و کشف‌شدنی. از این‌رو ساختارهای اجتماعی امور عینی و تکوین‌یافتنی هستند که لازم است چگونگی ساخته شدن آن توسط نیروهای تاریخی و اجتماعی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. این طرز تفکر باعث شد تا اندیشمندان این رویکرد در آثار خود تمایل به جامعه‌شناسی تاریخی یابند. با این وجود توجه آنان در شناخت صورت‌بندی خاص نیروهای اجتماعی به اهمیت انگاره‌ها و نهادها در کنار توانمندی‌های مادی باعث شد تا این نگاه از ویژگی‌های متمایزی برخوردار باشد. اصول این نگرش را می‌توان در مؤلفه‌های زیر بیان کرد:

۲. این ساختارها بر اساس روابط قدرت و سلطه تعریف شده و شکل گرفته‌اند و وضع موجود دارای پیامدهای ناعادلانه است؛

۳. وظیفه نظریه‌پردازی تأمل بر شناخت چگونگی این ساختارها توسط نیروهای اجتماعی و تاریخی تحت روابط سلطه و چگونگی رهایی و فائق آمدن بر آنهاست؛

۴. نظریه‌پردازی فرآیندی بیناذهنی^۲ و زبانی است از این‌رو مستلزم وجود اجتماع محققان و لزوم وضعیت کلامی آرمانی برای آنان است؛ یعنی وضعیتی که روابط قدرت و سلطه یا آسیب‌های زبانی تعیین‌کننده برآیند گفتمان نیست؛ بلکه اختلافات به طریق عقلانی در شیوه ارتباطی حل می‌شود.

از رهگذر این باور، مکتب فرانکفورت در تحلیل مدرنیته بر این باور است که حاکمیت عقلانیت ابزاری در عصر روشنگری هر چند توانست تکنولوژی و نظام اقتصادی مدرن را به ارمغان آورد؛ اما هر دو دستاورد یادشده به تضعیف رهایی بشر انجامید. آنان با نگاه انتقادی، دیدگاه جنبش روشنگری مبنی بر به‌کارگیری عقلانیت ابزاری در تحول جامعه را ساده‌لوحانه خواندند و معتقدند که آنان به پیامدها و تبعات اخلاقی نگرش خود آگاه نبودند. علم و تکنولوژی ابزاری در دست

1. Shapiro

2. Intersubjective

دولت‌ها و اقتصاد مدرن سرمایه‌داری بوده و کار ویژه علم اجتماعی مدرن و نظریه‌های کلاسیک آن نیز مشروع جلوه دادن نظم‌های اجتماعی و سیاسی ناعادلانه موجود است. بدین معنا که نظریه اجتماعی با ادعای دانش فارغ از ارزش و برای حل مشکلات اجتماعی، نهادهای اجتماعی خاصی که کارکردی جز مشروعیت و استحکام بخشی به نظم موجود نداشت را ابداع و تقویت کرد؛ در صورتی که «همه نظریه‌ها برای شخصی و مقصودی پردازش می‌گردد» (کوهن، ۱۹۸۶، ص ۲۰۷) و عقلانیت ابزاری نیز مستثنا از این قاعده نیست و خود حامل ارزش‌های خاص است. از سوی دیگر نیز نظم اقتصادی سرمایه‌داری و مبتنی بر تجارت آزاد لیبرالی، باعث تحکیم سلطه عده‌ای خاص و استثمار دیگران می‌شود.

در میان نظریه‌پردازان انتقادی، گرامشی با بهره‌گیری از مفهوم هژمونی،^۱ به گروهی اشاره می‌کند که در میدان رقابت حاکمیت یک گفتمان بر جامعه به پیروزی دست می‌یابند. هژمونی، اقتداری است که افزون بر قدرت مادی برای کاربرد آن مشروعیت و مقبولیت نیز ایجاد شده است. گفتمانی که جنبه هژمونی می‌یابد قادر است بر اندیشه‌ها و دریافت‌های مردم تأثیر گذارد و سلطه خود را مشروعیت بخشد و بر این اساس تحکیم یابد. این مشروعیت یا قدرت معنوی از طریق عمومیت بخشیدن به انگاره‌های نوع خاصی از نظم سیاسی-اجتماعی به صورت سازهای اجتماعی و به گونه‌ای بین‌الذهانی برساخته شده و نهادهای اجتماعی خاصی برای حفظ و استمرار آن تأسیس می‌شود که بر اساس اقناع و اجبار عمل می‌کنند.

گرامشی بر این باور بود که گفتمان مسلط مدرنیته، مرکزیت وفاداری را از برابری بشر و پیشرفت اجتماعی، به سوی کشور و میهن سوق داده و مانعی در تحقق سوسیالیسم و وعده‌های مارکس شد. از این رو باید گفتمان حاکم بر جامعه تغییر یابد؛ به گونه‌ای که مردم مزایای نظم اجتماعی و اقتصادی مبتنی بر برابری را باور کنند و انتخاب سیاسی خود را مبتنی بر آن شکل بخشند (فمیا،^۲ ۱۹۸۷، ص ۶۱).

نظریه انتقادی، نظام بین‌المللی مبتنی بر نظم دولت‌محور را شکل یافته بر مبنای هژمونیک شدن گفتمانی خاص می‌داند که همان نظام سرمایه‌داری می‌باشد و بر این باور است که با گفتگوی انتقادی می‌توان در این گفتمان خلل وارد کرد و از نظام بین‌المللی مدرن عبور کرد. همچنین در تحلیل پدیده‌هایی مانند جهانی شدن، فروریختن مرزها، و ارتباطات گسترده مبتنی بر وابستگی متقابل، تمامی آنها را گامی در جهت از بین رفتن سلطه نظام دولت‌محوری تفسیر می‌کند. از نگاه مکتب فرانکفورت دولت ملی امری تاریخی و برساخته شرایط و ساختارهای مادی و انگاره‌ای خاص است

1. Hegemony

2. Femia

که خود را مرجع وفاداری‌ها، تأمین‌کننده و هدف امنیت ذکر کرده و اصول حاکمیت، سرزمین، مرز، ناسیونالیسم همگی ناشی از آن است. همچنان‌که نظم و روابط بین‌الملل موجود نیز بر محور همین ساخته اجتماع سیاسی-اخلاقی خاص دولت ملت شکل گرفته است و نهادها، سازمان‌ها، رژیم‌ها و قواعد بین‌المللی نیز نقش مؤثری در بین‌المللی کردن انگاره‌های نظم مطلوب نظام سرمایه‌داری ایفا می‌کنند. آنان معتقدند با توجه به بر ساخته بودن و ماهیت تاریخی دولت، نظم و روابط بین‌الملل موجود تمامی موارد یادشده تغییر پذیر است و برای عبور از این اجتماع خاص و ایجاد اجتماع جهانی فراتر از دولت ملت باید نخست، مرز خودی و غیر خودی برداشته شده و جامعه‌ای بر مبنای برابری انسان‌ها تشکیل شود نه تمایزات مرزی، مذهبی، قومی (ملاک تشکیل جامعه انسان باشد نه مذهب یا مرز یا قوم)؛ دوم هدف و مرجع امنیت دولت (امنیت ملی) نبوده؛ بلکه شامل تمامی ابعاد امنیت انسانی شود. برای نیل به این مقصود پیش شرط‌های زیر لازم است:

۱. خودآگاهی: ایجاد خودآگاهی جهانی از منافع و هویت مشترک و شکل‌گیری منافع بشری و هویت انسانی به جای منافع و هویت ملی؛
۲. مسئولیت‌پذیری: ایجاد انگیزه اخلاقی مبنی بر مسئولیت در قبال همه بشریت در مقابل ایده رئالیسم که خودپرستی و منفعت‌طلبی اصل بود؛
۳. تمایز زدایی: از بین بردن تمامی تمایزهای مصنوعی اعم از حاکمیت، مرز، قومیت و... . راهکاری که برخی از اصحاب این نظریه برای نیل به رهایی ارائه داده‌اند به نظریه کنش ارتباطی شهرت یافته است. این راهکار شامل اصول زیر است:
 - عقلانیت ارتباطی، بر مبنای ایجاد وضعیت کلامی آرمانی که انسان‌ها فارغ از هرگونه روابط قدرت گفتگو کنند برای کشف حقیقت؛
 - جایگزینی اخلاق گفتمانی و اخلاق مسئولیت (پیامدهای محتمل کنش) به جای اخلاق غایی (دعای مطلق و سازش‌ناپذیر)؛
 - لزوم بازیابی عقل ارتباطی (معطوف به فهم دیگران) و انتقادی (معطوف به تغییر وضع موجود و رهایی) در کنار عقل ابزاری (معطوف به کنترل دیگران)

تأکید نظریه انتقادی بر رهایی، و به خصوص تمایز آن از نوع نگاه کانت به رهایی قابل تأمل است. کانت رهایی را در مجموعه‌ای از شرایط می‌دانست که در آن وضعیت، مردم می‌توانند در دنبال کردن منافع شخصی، کمال عقلانی و اخلاقی خود آزادانه عمل کنند. او در داخل، حاکمیت قوانین عادلانه‌ای که در حکومت جمهوری یافت می‌شود و در قلمرو بین‌المللی تشکیل نظامی بین‌المللی که صلح را حاکم کند، از جمله مهم‌ترین این شرایط می‌دانست. نگاه نظریه انتقادی از مفهوم رهایی بشر، متفاوت از این نوع نگرش می‌باشد. آنان بر اخلاق گفتمانی که تجلی ارزش‌های

مردم سالارانه است تأکید ورزیده و قائلند با کنش ارتباطی می‌توان گفتمان جامعه را تغییر داد. دانش و شناخت، انعکاسی از شرایط و منافع اجتماعی حاکم است. برقراری گفتگوی آزاد میان صاحبان منافع متفاوت، اشکال تازه‌ای از جوامع سیاسی را پدید می‌آورد و باعث تغییر گفتمان حاکم می‌شود.

جمع‌بندی

با مروری بر رویکردهای مطالعاتی گرایش‌های مختلف علمی در موضوع دولت مدرن، می‌توان تفاوت اصلی این رویکردها را در یک یا چند مؤلفه از چند حیث تحلیلی زیر جستجو کرد:

نخست، تمایز در سطح تحلیل و اینکه رویکرد اتخاذ شده، تمرکز خود در شناخت چیستی دولت را برکدامین سطح از تحلیل نهاده است؟ آیا در مطالعه دولت، نگاه ساختاری و کلان به نظام بین‌الملل داشته و رفتار و هویت دولت را در ذیل آن تفسیر می‌کند، یا سطح میانه تحلیل را اهمیت بخشیده و شناخت نهادها، ساختار و سازمان‌ها و بوروکراسی دولت را اولویت می‌دهد و یا اینکه نگرش وی در ذیل سطح خرد بوده و تصمیم‌ها، سیاست‌ها و سیاستمداران را محوریت می‌بخشد؛

دوم، تمایزی که در میان رویکردها از حیث اعتقاد به ثبات و غیر متحول بودن ماهیت دولت و یا برساختگی آن و عبور از روندهای تکاملی نسبت به آن وجود دارد. برخی نگرش‌ها به‌صورت انکارگرایانه، چیستی، چگونگی شکل‌گیری و یاروندها و فرآیندهای درونی دولت را نادیده انگاشته و آن را واقعیتی پیشا اجتماعی و بازیگرانی واحد، یکپارچه و خردمند به‌صورت اتم‌گونه^۱ و چون توپ بیلیارد یکسان تصور می‌کنند که تمامی آنها از ماهیتی همانند برخوردار بوده و از تجزیه و تحلیل درونی دولت و تنوع دولت‌ها غفلت می‌ورزند. در مقابل نگرش‌های موسوم به جریان انتقادی، در معنای عام آن، بر این باورند که هویت و منافع دولت‌ها متنوع و متکثر بوده و برساخته مناسبات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جوامع مختلف می‌باشد و این سیر تحول و برسازندگی دوسویه از روندی مستمر برخوردار است. از این رو شناخت دولت و مناسبات بین‌المللی آن منوط به درک عمیق از نحوه شکل‌گیری، سازماندهی و تسلط دولت مدرن و مطالعه روندهایی است که کنشگران اجتماعی از طریق آنها و در جریان تعامل مستمر با سایر بازیگران، تولید و بازتولید می‌کنند؛

سوم، اختلافی روش‌شناسانه که میان رویکردهای مختلف وجود دارد، از حیث امکان درک قاعده‌مندی‌های کلی و فراگیر از رفتار دولت‌ها که راه را برای ارائه تئوری‌های عام و کلان^۲ هموار می‌کند در مقابل نگرشی که قائل به بی‌قاعدگی‌ها در رفتار و عدم امکان استخراج قواعد عام و کلان

1. Atomistic

2. General & Grand theory

است. این تمایز از حیث گسست یا یکپارچگی نیز اختلاف دارد؛ بدین معنا که نگرش گسست قائل به عدم یکسانی هویت و رفتار، حداقل میان دوره‌های تاریخی کلان مانند دوران پیشامدرن و مدرن بوده و بر این باور است که اساساً موضوع در این مقاطع تفاوت ماهوی یافته است؛ از این رو احکامی متمایز بر آن مترتب می‌باشد، در مقابل نگرشی است که دولت را در همه دوران‌ها و جوامع برخوردار از ماهیت و رفتاری یکسان می‌داند که کشف قاعده‌مندی‌های رفتاری و هویت آن، امکان ارائه تئوری‌های عام، فراگیر و کلان فراهم می‌کند؛

چهارم، تمایزی است که میان رویکردها از حیث اهمیت قائل شدن برای عوامل غیرمادی و انگاره‌ای اعم از هنجارها، فرهنگ، هویت و اندیشه، در شناخت ماهیت و کارکرد موضوع پدیدار شده است. بیشتر رویکردها در پیدایش و تحول دولت مدرن به عوامل مادی همچون عوامل اقتصادی، شکل‌گیری نظم سرمایه‌داری، عوامل نظامی جنگ، سربازگیری، انحصار کاربرد مشروع ابزار خشونت و یا عوامل اجتماعی و تحولات گذار صنعتی شدن داشته‌اند؛ اما رویکردهای انگاره‌گرا افزون بر توجه هم‌زمان به عوامل اندیشه‌ای را دارای اهمیت می‌دانند. مؤلفه‌هایی که در ساخت هویت و برداشت از منفعت در دولت و رفتار وی مؤثر است؛

پنجم، تمایزی که از نگرش هنجاری برخی رویکردها در مطالعه دولت پدید می‌آید. بر این اساس رویکردهای مطالعاتی که اساس دولت مدرن را، ساخته و پرداخته نظام سلطه دانسته و آن را ابزاری برای سرکوب می‌دانند، به‌صورت صریح غایت‌مدارانه و هدفمند می‌اندیشند. بدین معنا که درصد رهایی از این‌گونه نظام بوده و علل و عوامل تکوین دولت به‌عنوان پدیده‌ای تاریخی و ابزار تسلط نظم و نظامی خاص را مورد دقت قرار می‌دهند و در این راستا بر لزوم ایجاد نظامی فراتر از دولت ملت و نظمی متفاوت از نظم بین‌الملل کنونی می‌اندیشند.

از رهگذر چهار حیث تحلیل یادشده و مروری بر رویکردهای مختلف به‌دست می‌آید که در شناخت موضوعی مانند دولت رعایت نکات زیر اهمیت دارد:

۱. غفلت از روندهای تاریخی موضوعات و پدیده‌های اجتماعی مانع از درک صحیح ماهیت، هویت و نحوه کارکرد کنونی آنان می‌شود. بستر تاریخی شکل‌گیری پدیده‌های اجتماعی، شکل و شمائل پدیده‌ها را تعریف می‌کند و محدودیت‌ها و ظرفیت‌های خود را بر آنها تحمیل می‌نماید. از این‌رو در فهم عمیق موضوعات اجتماعی و از جمله دولت مدرن شناخت این روندها و فراز و نشیب تحولات آن در فهم ماهیت، هویت و کارکرد آن مؤثر است؛

۲. در فهم ماهیت و کارکرد دولت مدرن لازم است افزون بر مؤلفه‌های مادی، از عناصر و مؤلفه‌های انگاره‌ای آن هم به‌صورت ساختار فهم اجتماعی غفلت نوزید. بر اساس این نگرش هم‌وزن شناخت ماهیت دولت، درک هویت آن، امری مهم و اجتناب‌ناپذیر تلقی شود؛

۳. مفاهیمی همچون دولت در فضای ساختار آگاهی اجتماعی فهم، تولید و بازسازی می‌شود. از این رو توجه به ساختارهای معرفت اجتماعی و همچنین توجه به تمایزها و تفاوت‌های این ساختارها در فرهنگ‌های متفاوت اهمیت دارد؛

۴. فهم ماهیت و کارکرد دولت به صورت مجزا و در خلأ و بدون فهم آن در محیط بین‌الملل و خصائص و ویژگی‌های این محیط امکان‌پذیر نیست. از این رهگذر گنجاندن عوامل بین‌المللی در تحلیل‌گری اجتماعی ضروری است.

از رهگذر مؤلفه‌های یادشده، هیچ‌کدام از رویکردهای موجود به تنهایی و در تضاد روش‌شناسانه خود قادر به تحلیل پیچیدگی‌های مفهومی این موضوع نمی‌باشند؛ از این رو همچنان‌که رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی توانست از تعامل دو روش جامعه‌شناسی سنتی و روابط بین‌الملل، نوعی از گشایش تحلیلی را ایجاد کند، لازم است ظرفیت دو رویکرد مادی‌گرا و انگاره‌گرا در توجه به ابعاد مختلف این موضوع مورد بهره‌برداری و تأمل قرار گیرد. شایان ذکر است این تأکید غافل از تعارض‌های فراتر از این دو رویکرد نیست؛ اما بر امکان و ضرورت توجه به ابعاد مختلفی تأکید می‌ورزد که هرکدام از این رویکردها بدان اهتمام ورزیده و ساحت شناخت مفهومی این موضوع را توسعه بخشیده‌اند.

منابع

- ونت، الکساندر (۱۳۸۴)، نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
- جیمسون، فردریک و دیگران (۱۳۷۹)، منطق فرهنگی سرمایه‌داری متأخر (مقالاتی درباره پست مدرنیسم)، ترجمه مجید مجیدی و دیگران، تهران: هرمس.
- Bank, Michael and Martin Shaw, eds.(1991), *State and Society in International Relations*, New York: Harvester.
- Banks. J.A. (1959) "From universal history to historical Society", *Birth Journal of Sociology*, Vol. 40 No. 4, pp. 521-43.
- Berten, H. (1995), *The Idea of the Postmodern*. London: Routledge.
- Collinicos, A.(1990), *Against Postmodernism*, Cambridge: Polity Press.
- Best,S. And Kellner, D. (1991), *Postmodern Theory: Critical Interrogations*. New York: Guilford Press.
- Cox, Robert (1981) "Social Forces, States and World Orders: Beyond International Relations Theory", *Millennium - Journal of International Studies* Vol. 10, pp. 126-155.
- Czempiel, Ernst-Otto and James N. Rosenau (1989), *Global Changes and Theoretical Challenges: Approaches to World Politics for the 1990's* (Issues in World Politics), US: Lexington Books.
- Der Derian, James, (1994), *International Theory, Critical Investigations*, Palgrave Macmillan.
- Der Derian, J. And Shapiro, M.,(eds), (1989), *International, Intertextual Relations*, Lexington : Lexington Books.
- Femia, Joseph V.,(1987), *Gramsci's Political Thought: Hegemony, Consciousness, and the Revolutionary Process*, Clarendon Press.
- Foucault, M. (1980), *Power, Knowledge*, New York: Pantheon.
- Halliday, Fred (1987), "State and Society in International Relation :A Second Agenda", *Millenium*, Vol. 16, No. (2).

- Keohane, Robert O. ed. (1986), *Neorealism and its Critics*, New York: Columbia University Press.
- Krasner, Stephen, (1984), "Approaches to the State: Alternative conceptions and historical dynamics", *Comparative Politics*, Vol. 16, No.2.
- Mann, Michael (1986), *The Sources of Social Power: Volume I: A History of Power From the Beginning to AD 1760*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Mann, Michael (1988), *States, War, and Capitalism: studies in Political Seedy*, Leotard. Blackwell.
- Rosenau, James N.(1990), *Turbulence in World Politics: A Theory of Change and Continuity* ,Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Rosenberg, Justin, (1990), "A Non-realist theory of sovereignty: Giddens' The Nation State and Violence' Millennium", *Journal of International Studies*, Vol. 19, pp. 249-59.
- Shapiro M. (1989), *Textualizing Global Politics*, In Der Derian and Shapiro eds.
- Evans, Peter, Dietrich Rueschemeyer, Theda Skocpol ,eds (1985), *Bringing The Slate Back*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Skocpol,Theda, (1984), *Sociology historical imagination*, in T. Skocpol (ed) *Vision and Method in Historical Sociology*, Cambridge : Cambridge University Press.
- Skocpol,Theda, (1979), *The states and Social Revolutions. A Comparative Analysis of France, Russia, and China*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Smith, D. (1991), *The Rise of historical Sociology*, Cambridge: Polity Press
- Walker, R B. J (1995), *International Relations and the concept of the political*, In Booth and Smith, eds. pp. 396-27.
- Waltz, Kenneth N. (1979), *The Theory of International Politics*, (MA: Addison - Wesley.